

❖ سلطان العارفين سلطان باهو ❖

□ دکتر سیدجعفر حمیدی □

گروه زبان و ادبیات فارسی

چکیده

سلطان باهو شاعر عارف نامدار پاکستان و شبه‌قاره هند در سال ۱۰۳۹ هـ. ق دو سال پس از جلوس بزرگترین پادشاه از سلسله مغول کبیر هند یعنی شاه جهان (۱۳۰۷ هـ. ق) در شهر جنگ از توابع پنجاب لاهور تولد یافت. نامش را به‌مناسبت رؤیایی که مادرش - بی‌بی راستی - دیده بود و آن اینکه فرزندی به‌دنیا خواهد آورد که نور علم و معرفت او سراسر جهان را خواهد گرفت، باهو گذاشتند یعنی با خدا یا خدا یا او است.

بیش از ۱۴۴ کتاب نوشته که ۱۴۳ کتاب آن به‌زبان فارسی و یک جلد آن به‌زبان محلی سرائیکی است. سلطان باهو پس از ۶۳ سال عمر با برکت در سال ۱۱۰۲ هـ. ق در شهر شورکوت لاهور درگذشت و مزار شریفش در آن شهر زیارتگاه خاص و عام است.

سلطان العارفين باهو

یقین دانم در این عالم که لامعبود الآهو ولا موجود فی‌الکونین لا مقصود الآهو
چو تیغ لا به‌دست آری بیا تنها چه غم داری مجو از غیر حق یاری که لا فتاح الآهو
الا ای یار شو فانی، مگو ثالث مگو ثانی هو‌الواحد هو‌المقصود لا موجود الآهو
هو‌الهوهو، هو‌الحق هو ندانم غیر الآهو هو‌الهوهو، هو‌الحق هو نخوانم غیر الآهو
گسترش زبان و ادب پارسی در سرزمین‌های پهناور هند و پاکستان از تاریخی

بسیار کهن نشأت گرفته است. از طرفی ورود آیین مقدس اسلام به این سرزمین از زمان خلافت حضرت علی بن ابیطالب (ع) آغاز شده است.^۱ بعد از آن در دوران خلفای بنی امیه و بنی عباس نفوذ و آمد و رفت مسلمانان به این خطه پهناورگسترش یافت. در زمان حکومت سامانیان و به ویژه در عصر غزنویان دین اسلام در شبه قاره، رواج بیشتر به خود گرفت. سلطان محمود غزنوی (جلوس ۳۸۹ ف ۴۲۱ ق) با حملات متعدّد خود به هند بخش بزرگی از این منطقه را تحت قلمرو خود درآورد و فرزندان و اعقاب وی سالها بر لاهور و پنجاب حکومت می کردند و بخش های وسیع دیگری نیز تحت تسلط خود داشتند.^۲ این آمد و رفت های ایرانیان و مسلمانان ایرانی برگسترش دین اسلام و رواج زبان فارسی در شبه قاره هند تأثیر فراوان داشت.

پس از زوال دولت غزنوی، غوریان دنباله کار آن حکومت را پیش گرفتند حکومت غوریان به رهبری «قطب الدین ایبک» در سال ۵۸۹ هـ. ق دهلی را فتح کرد و استقلال حکومت خود را اعلام نمود که پس از تقسیم هند به چهار ناحیه دهلی، ملتان، لکنهو و لاهور، فرمانروایی این خاندان تا سال ۶۲۵، دوام یافت^۳ در اوایل قرن هشتم هجری، مغول به این سرزمین حمله کرد و شهر لاهور در سال ۶۳۹ ویران شد.^۴

در قرن هشتم هجری هند به دست تیمور گورکانی فتح شد و تحت حکومت خاندان امرای تیموری درآمد و سرانجام در سال ۹۳۲ ق / ۱۵۲۶ م خاندان بابر، حکومت مستقل خود را بنیان نهاد. محمد ظهیرالدین فرزند میرزا عمر شیخ والی فرغانه ماوراءالنهر در سال ۸۸۸ ق در فرغانه تولد یافت در هنگام تولد نامش را ظهیرالدین و به خواسته پدر بزرگش «بائر» یا «بیر» گذاشتند که بعداً به نام بابر شهرت جهانی یافت. مادرش مغول و مادر بزرگش ایران نام داشت. بابر و خاندانش اگرچه از نژاد مغول بودند اما پرورش ایرانی داشتند. بابر، پس از مرگ پدرش عمر شیخ، به ولایت فرغانه رسید و در اندک مدتی صاحب قدرت شد و به هند تاخت و

۱. بلاذری (فتوح البلدان) ص ۳۲۶

۲. رک کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۲۹۷ - ۳۶۴ همچنین تاریخ حبیب السیرج ۲ ص ۳۸۷

۳. تاریخ حبیب السیرج ۲ صص ۶۱۳ - ۶۱۷.

۴. تاریخ فرشته ج ۱ ص ۷۵

حکومت خاندان بابری را در سال ۹۳۲ ق. در دهلی تأسیس و تا سال ۹۳۷ ق در هند سلطنت کرد. پس از او پسرش همایون به حکومت رسید. این همایون مدت‌ها در اصفهان پناهنده دولت صفوی بود. بعد از همایون فرزندش اکبرشاه، سپس جهانگیرشاه و بالاخره شاه جهان و سپس فرزندش اورنگ زیب به حکومت رسیدند. فرزند دیگر شاه جهان یعنی دارا شکوه شاعری توانا و محقق ارجمند بود.^۱ در زمان حکومت خاندان بابری، شعر و هنر و زبان و ادب و معماری و نقاشی و نجوم و ریاضیات و طب و سایر علوم و هنرها به اوج کمال رسید. شاهان این خاندان از همایون گرفته تا اورنگ زیب همه اهل هنر و کمال و مشوق و حامی شاعران و هنرمندان و عارفان بودند. به واسطه امنیت و آرامش بسیار که در این دوره در شبه‌قاره وجود داشت گویندگان و نویسندگان بشمار از ایران و مناطق دیگر بدین دیار روی آوردند. کتاب‌های فراوان نوشته شد و نسخه‌های کمیاب و منحصر به فرد کتب در کتابخانه‌های این خاندان نگهداری می‌شد. کتابخانه عظیم جهانگیرشاهی که از عصر اکبرشاه تأسیس شده بود به اندازه‌ای وسعت داشت که به اندازه یک شهر بود چنانکه هنگام شب نگهبانان بسیار برای حراست آن از دستبرد در کوچه‌ها و معابر متعدّدش به نگهبانی مشغول بودند.^۲

شدّت علاقه شاهان بابری به ایران و زبان فارسی آنچنان بود که دربار آنان پیوسته ملجأ و پناهگاه شاعران و هنرمندان ایرانی بود. به دستور شاه جهان یکی از دانشمندان ایرانی به نام محمدمین قزوینی کتاب عظیم تاریخ سلاطین ایران را تا عصر او در مدت پنج سال نوشت و یک شاعر ایرانی به نام طباطبایی، این کتاب بزرگ را در وزن شاهنامه فردوسی به نظم درآورد. فرهنگ‌نویسی در این دوره در هند رواج فراوان یافت. ستاره‌شناسی و نجوم رونق گرفت. فلسفه و عرفان به نهایت کمال رسید. پزشکی و داروسازی توسعه یافت. معماری و ساختمان‌سازی به اوج رسید. صدها شاعر و هنرمند در دربار اکبرشاه، شاه جهان و اورنگ زیب می‌زیستند سلسله‌های عرفان و معرفت در این دوره گسترش یافتند و آثار برجسته‌ای را برجای گذاشتند. علاوه بر شاهان، ملکه‌های بابری نیز خود اهل فضل و کمال و مشوق

۱. ر. ک. سیدجعفر حمیدی (وزیرکشان) اوضاع اجتماعی عصر شاه جهان در هند. ص ۱۲۹.

۲. همان ص ۱۳۵

هنرمندان و ادیبان و عالمان بودند چنانکه ملکه نور جهان یا نور محل همسر جهانگیرشاه و ملکه ممتاز محل همسرشاه جهان که هر دو ایرانی بودند پیوسته مشوق شاعران، معماران و سایر هنرمندان ایرانی و هندی بودند.^۱ ملکه ممتاز محل دختر میرزا غیاث‌الدین بیگ شیرازی بود که به‌دستور همسرش شاه جهان، زیباترین عمارت جهان یعنی «تاج محل» را برای دفن او که در هنگام وضع حمل درگذشت در شهر آگرا در ساحل رود جمنا بنا شد. این ساختمان که آرامگاه شاه جهان و ملکه محبوبش - ممتاز - محل می‌باشد یکی از زیباترین بناهای جهان و عالی‌ترین نمونه معماری با سلیقه ایرانی است. معماران بنا استاد عیسی شیرازی و استاد امانت‌خان شیرازی بوده‌اند.^۲ سلسله بابری به نام سلسله گورکانی هند یا مغول کبیر شهرت داشت.

سلطان باهو

سلطان العارفين، برهان‌الواصلین و سلطان‌الفقر سلطان باهو فرزند محمد بازید و بی‌بی راستی در سال ۱۰۳۹ هجری قمری یعنی دو سال پس از جلوس شاه جهان (۱۰۳۷ ق) که از بزرگترین پادشاهان سلسله بابری بود در شهر «جنگ» از توابع پنجاب تولد یافت. پدرش محمد بازید مردی درستکار، امین، فقیه و حافظ قرآن بود که در زمان سلطنت جهانگیر - پدر شاه جهان - از هرات به هند مهاجرت کرد تا در پناه امنیت و آرامشی که در آن زمان در هند وجود داشت در آن کشور زندگی کند. بعدها شاه جهان به‌وی کمک کرد تا توانست در شهر جنگ در ایالت پنجاب لاهور پاکستان امروز سکونت اختیار کند و در همین شهر بود که سلطان باهو چشم به جهان گشود.^۳

سبب نامگذاری (او به باهو آن است که مادر آن بزرگوار - بی‌بی راستی - در هنگام بارداری از طریق کشف و الهام متوجه می‌شود که فرزندی به دنیا خواهد آورد که نور علم و معرفت او سراسر کره زمین را خواهد گرفت و این مادر دانست که خدا با

۱. برای اطلاع کامل از اسامی شاعران، پزشکان، معماران و... ر. ک وزیرکشان از ص ۱۲۹ تا

۱۵۳ ر. ک همان ص ۱۲۹

۳. دکتر سلطان الطاف علی (دیوان باهو) ص ۱۸

فرزند او همراه است پس نام مبارک او را «باهو» نهاد یعنی خدا با او^۱ و او با خدا است. از همان دوران کودکی انوار ولایت و معرفت در چهره او هویدا بود. اسم باهو دارای رمز و اشارات فراوان نیز هست. (عارف ربّانی، شهباز لامکانی، سلطان العارفین باهو که اسم مبارکش بی نهایت عجیب و غریب و دارای برکات بسیار است اگر جمله اسرار و معارف کامل او بیان شود به کتابی جداگانه نیاز دارد.^۲ حضرت سلطان باهو پس از ۶۳ سال عمر پربرکت در سال ۱۱۰۲ ق درگذشت مزار شریفش در پنجاه مایلی جنوب شهر جنگ در نزدیکی شهر شورکوت زیارت گاه خاص و عام است.

طریقت سلطان باهو

سلطان باهو در طریق سلوک، پیرو محی الدین شیخ عبدالقادر گیلانی (۴۷۱ - ۵۶۱ ه. ق) بنیان‌گزار طریقه قادریه بود.

در شبه قاره هند از قرن هفتم هجری به بعد، چهار طریقه عرفانی راه یافته است سهروردیه، چشتیه، قادریه و نقشبندیه، سه سلسله اول نسب خود را با چندین واسطه به حضرت علی (ع) می‌رسانند و سلسله نقشبندیه نیز اگرچه نسبت خود را به خلیفه اول می‌رساند اما به واسطه حضور سلمان فارسی در این سلسله که خود از دوستان و دوستاناران علی و خاندان او بود طریقت نقشبندیه نیز به خاندان آن حضرت پیوند غیرمستقیم یافته است. جالب اینجا است که پیشوایان هرچهار سلسله طریقت که در هند و پاکستان گسترش یافتند، ایرانی بودند و این نیز عامل دیگری برای روابط فرهنگی ایران و هند و توسعه زبان فارسی به شمار می‌رود. بزرگان این چهار طریقه، در شریعت، حنفی یا حنبلی مذهبند اما نسبت به ائمه شیعه علیهم السلام عشق و ارادت بسیار داشته‌اند.

سلطان باهو خود مؤسس یکی از شاخه‌های بیست و سه گانه طریقت قادریه یعنی شاخه سروری در هند بود این شاخه نیز منشعب از شاخه رزاقیه است که منسوب به ابوبکر تاج الدین عبدالرزاق گیلانی (ف ۶۰۳ ق) فرزند شیخ عبدالقادر گیلانی می‌باشد.^۳

۱. همان ص ۱۹

۲. همان ص ۱۸

۳. آریا دکتر غلامعلی (طریقه چشتیه در هند و پاکستان) ص ۵۹

اصل طریقت قادریه به حضرت محمد (ص) می‌رسد که او نیز طریقت را به وسیله جبرئیل از خداوند گرفته است این طریقت سپس به حضرت علی و از علی به حسین (ع) رسیده و پس از وی در میان یک سلسله متوالی از عالمان و صوفیان دست به دست گشته تا به عبدالقادر و سپس به جانشینان وی رسیده است. ذکر، تلقین و سماع در میان درویشان سلسله قادریه از مهمترین مسایل می‌باشند. اما سلطان باهو هیچگاه به سماع نپرداخته است.

نسب شریف سلطان باهو به حضرت علی علیه السلام می‌رسد و اسلاف وی از کربلای معلی به هند مهاجرت نموده‌اند.

تصوّف و شاعری سلطان باهو:

سلطان باهو عارف کامل و صوفی اصلی بود که در تمام عمر عرفانی خود به کشف و شهود و وجد مشغول بود او در طریق معرفت از اصلان به حق و بی‌نیاز از خلق بود. بیش از چهل کتاب او به زبان فارسی امروز در دست است. مجموعه آثار او را ۱۴۴ کتاب گفته‌اند که ۱۴۳ جلد آن به زبان فارسی و یک جلد به زبان محلی سراییکی می‌باشند. دیوان اشعار فارسی او با تحقیق و ترجمه به زبان اردو توسط دانشمند پاکستانی دکتر الطاف علی صورت گرفته است. سلطان باهو اشعار فراوانی نیز به زبان محلی سراییکی خود دارد.

شعر باهو

سلطان باهو در شعر فارسی پیرو سبک عراقی است. شعر او بیشتر تغزلی عرفانی است. به نظر می‌رسد که جذبه و شور و حالی که به وی دست می‌داده موجب و پدید آورنده این اشعار می‌باشد زیرا چنانکه عارف بزرگ و نامدار ایران جلال‌الدین مولوی (۶۰۲-۶۷۰) تمام اشعار خود را در حال وجد سروده و در این هنگام از تقیّدات لفظی و صناعات شعری آزاد بوده و در این حالات جذبه و شور، زیباترین و آهنگین‌ترین غزل‌های عرفانی خویش را آفریده است، پیدا است که سلطان باهو نیز ابیات خود را در حالت وجد می‌سروده است زیرا در بیشتر و یا به درستی می‌توان گفت که در تمام اشعار خود قافیه را از دست داده و گاهی به وزن و

قالب شعر توجهی نداشته است. با این حال اشعار باهو از یک غنای عرفانی و یک روح ربّانی سرشارند. او یک عاشق صادق و یک مجذوب به حق بوده است که به شهود دل و صدق باطن راه یافته و حق را به خود نزدیک می دانسته است.

حق تعالی بالیقین حاضر نگر چند ریزی از درون خون جگر
قرب حق نزدیک من حبل الورید تو جمالش را نبینی، بی بصر
چون حجاب ما و من آمد میان زان سبب بینی بیابان بیشتر^۱

و همین شور و جذبه است که شاعر را در بیان شعر، از خود، بی خود می سازد.
من من مگو، تو من من هی هوی گوی ها ها

ها ها و های هی هی هو های های، ها ها

اسرار کس نداند، این های هوی هی را

واقف کسی نگردد هی هوی های، ها ها

شوق دلم نداند هی هی چه چاره سازم

از خود چرا براندی هی هوی های، ها ها

دانی تو درد دل را جز تو کسی نداند

جز تو به کس نگویم هی هوی های، ها ها

یاری غزل بخواند حالش دگر نداند

لیکن ز در براندی هی های هوی، ها ها^۲

※

از من هزار من شد، هی هی هزار هی هی

هی هی هزار از من، از من هزار هی هی

هی هی که من ندانم، دائم منی بر انم

زین کی کنی خلاصم هی هی هزار هی هی

هی هی کجا شریعت من غافل از طریقت

دانم نه آن حقیقت هی هی هزار هی هی

دیدیم آنچه دیدیم، خوردیم آنچه خوردیم

برسینه داغ بردیم هی هی هزار هی هی

یاری کجاست یاری غمخوار ما نگاری

یاری بگو تو یاری هی هی هزار هی هی^۱

شور و شوق و خلسه و وجد را در این ابیات مشاهده می‌کنیم و بدون شک این اشعار در حالت وجد و ذوق سروده شده‌اند. باهو عاشق حق است. راهی که نهایت ندارد. راهی که باید در آن فنا شد تا به بقا رسید. در این راه باید یک دل بود تا به جمالش دست یابی.

تو یک رو باش دست از کار بردار	نهایت نیست راه عشق را یار
چه کار آید تو را درهم و دینار	فناکن خویش را در راه جانان
نبینی روی او هرگز در این دار	اگر یک دل نباشی در طریقتش
فداکن جان به گرد زلف آن یار	و فی الکونین کی بیند جمالش
تو خاصه جان خود، با یار بسپار ^۲	دریغ از وی چه داری پاره زر را

غزل باهو غزل معرفت است و محبت که جان را روشنی و دل را صفا و روح را آرامش می‌بخشد.

مآخذ و منابع

- ۱- آریا، دکتر غلامعلی (طریقه چشتیه در هند و پاکستان) تهران، زوار، ۱۳۶۵
- ۲- ابن اثیر (الکامل) ترجمه علی هاشمی، تهران علمی، ۱۳۵۱
- ۳- الطاف علی، دکتر سلطان (دیوان باهو) لاهور، ناشارد پبلیشرز ۱۹۹۱
- ۴- بلاذری (فتوح البلدان) ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش، تهران، بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۶۴
- ۵- حمیدی، دکتر سیدجعفر (وزیرکشان) تهران، نسل دانش ۱۳۶۹
- ۶- خواندمیر، غیاث‌الدین (تاریخ حبیب‌السیر) به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، تهران، خیتام، ۱۳۵۳
- ۷- هندوشاه، ملا محمد قاسم (تاریخ فرشته) کانپور ۱۳۰۱ ق / ۱۸۸۴ م
- ۸- شهریار نقوی، دکتر باحیدر (فرهنگ اردو فارسی) اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ۱۴۱۲ ق / ۱۳۷۰ ش / ۱۹۹۱ م.